

روشنایی)، اگر وسیله نقلیه شخصی باشد ۳ نمره منفی و اگر عمومی باشد ۶ نمره منفی به آن تعلق می‌گیرد. او تصریح کرد: تغییر در شکل ظاهری خودرو مانند تغییر در آگزوز، نصب بوق‌هایی با صدای بلند و شیپوری، نصب سیستم‌های صوتی و تقویت‌کننده‌های مختلف در سیستم موتور و تغییر در ارتفاع وسیله نقلیه و... جزء نقص فنی محسوب می‌شود و تخلف است. شریفی گفت: برخی رانندگان با انجام هزینه‌های هنگفت اقدام به نصب سیستم‌های صوتی قوی با صدای بلند جهت افزایش صدای پخش خودرو می‌کنند



تا بتوانند موزیک را با صدای بلندتری گوش دهند، این در حالی است که باید صدای سیستم پخش در قالب و چارچوب همان خودرو باشد و صدای آن نباید آزاددهنده و از خودرو بیرون برود و برای عابران و دیگر کاربران ترافیکی ایجاد مزاحمت کند. رئیس مرکز اطلاع‌رسانی پلیس راهور تهران بزرگ بیان کرد: هر نوع نقصان یا تغییر در وسیله نقلیه چه از نظر ظاهر و چه از نظر موتوری و فنی که از استاندارد کارخانه خارج شود، و موجب کاهش ضریب ایمنی خودرو و افزایش گازهای آلاینده و آلودگی صوتی شود، جزء موارد نقص فنی مؤثر محسوب و وسیله نقلیه حتما توقیف شده و از ادامه حرکت آن جلوگیری به عمل می‌آید. او گفت: وقتی سخن از نقص فنی مؤثر به میان می‌آید، منظور نقص فنی مؤثر در تصادفات است؛ چراکه ایمنی وسیله نقلیه کاهش می‌یابد و جان راننده، سرنشینان و دیگر کاربران ترافیکی را به خطر می‌اندازد.

# وحشت خفاش شب قلابی در شهر

رازگشایی از یک پرونده همسرکشی جنجالی خاطره یکی از کارآگاهان  
پلیس آگاهی است که این هفته روایتگر آن بوده‌ایم



۱۲ سال قبل افسر ویژه جرائم جنایی در شمال کشور بودم. صبح رئیس پلیس استان من را فراخواند و گفت: «شایعه شده در یکی از شهرها خفاش شب پیدا شده و زنان محجبه را به قتل می‌رساند، سریع به آنجا برو و موضوع را پیگیری کن، حتی برخی شایعه کرده‌اند که وهابی‌ها به شهر آمده‌اند و قتل‌های هدفمند انجام می‌دهند. پرونده را سریع جمع کنید.»

یک ساعت بعد به سمت آن شهر رفته و مستقیم به اداره آگاهی رفته تا ببینم موضوع از چه قرار است. رئیس پلیس آگاهی توضیح داد که روز گذشته مرد جوانی مفقود شدن همسرش را گزارش کرده و ساعتی بعد شایعه قتل زنان محجبه مطرح شده است. بخش‌هایی از جنگل را هم گشتیم اما مورد مشکوکی پیدا نشد.

از او خواستم سریع همسر زن گمشده را احضار کند. مرد جوان به نام صمد وقتی روبه‌رویم نشست، سعی می‌کرد خودش را نگران نشان دهد. از او خواستم واقعیت را بگوید که مدعی شد جناب سرگرد دیروز ظهر با همسرم برای خرید به بازار رفتم. وسط بازار زنم برای خرید مانتو از من جدا شد، اما هرچه صبر کردم، نیامد. به خانه آمدم و وقتی مطمئن شدم خبری از او نیست، نزد پلیس آمده و شکایت کردم.

از او خواستم از شهر خارج نشود و در دسترس باشد. صبح روز بعد صمد هراسان نزد من آمد و دست‌نوشته‌ای را نشان داد و مدعی شد ساعتی قبل این دست‌نوشته داخل خانه‌ام افتاد که وقتی بازش کردم داخلش نوشته بود همسرم را در جنگل کشته‌اند و جسدش آنجا رها شده است.

دست‌نوشته را گرفتم و از نوع دستخط مشخص بود که نامه برای ردگم‌کنی است. اجازه دادم صمد حرف‌هایش را بزند و با خونسردی گفتم که پیگیری می‌کنم.

روز بعد برادر زن گمشده آمد و مدعی شد دست‌نوشته‌ای داخل خانه‌اش افتاده و در آن کروکی محل رها کردن جسد خواهرش وجود دارد. این نامه از جنس نامه قبلی نبود. سریع سوار خودروها شدیم و وارد جنگل شده و بر اساس کروکی با جسد نیمه‌جان زن گمشده روبه‌رو شدیم، نبضش را گرفتیم، هنوز زنده بود.

سریع درخواست آمبولانس کردم و او را به بیمارستان بردیم. پزشکان گفتند وضعیت وخیم است. زن جوان تا صبح طاقت نیاورد و

جانش را از دست داد. صبح به بیمارستان رفتم و پزشک بیمارستان اعلام کرد آثار کبودی روی بدن زن جوان وجود داشته و احتمالا در درگیری مجروح شده و نیمه‌جان رهایش کرده‌اند.

هنوز از بیمارستان خارج نشده بودیم که رئیس پلیس استان تماس گرفت و عصبانی گفت چه کار می‌کنید در آن شهر، دوباره شایعات داغ شده و در فضای مجازی از حضور خفاش شب یا افراد داعشی خبر می‌دهند. سریع موضوع را رمزگشایی کنید تا شایعات امنیت استان را به خطر نینداخته است.

سریع به اداره آگاهی آمدم و با بازپرس پرونده صحبت کردم. او مدام سؤال می‌کرد پرونده چه زمانی آماده و قاتل دستگیر می‌شود. چه زمانی آرامش به شهر برمی‌گردد که گفتم تنها راهش صدور حکم بازداشت شوهر مقتول است که بلافاصله حکم بازداشت صمد را صادر کرد.

سریع به خانه مرد جوان رفتم و دستگیرش کردیم. ساعتی بعد او روبه‌رویم نشست. از صمد خواستم واقعیت را بگوید که ادعا کرد واقعیت این است که همسرم را دزدیده و در جنگل نیمه‌هوشیار

رها کرده‌اند و بعد هم همسرم جانش

را از دست داد و کشته شد.

او را به بازداشتگاه انفرادی

فرستادم و روز بعد دوباره

روبه‌رویم قرار گرفت

و ادعا کرد همه چیز

در آن دو نامه است و

هیچ چیز دیگری وجود

ندارد.

از او خواستم ادعایش

را بنویسد که

نوشت. دو برگه ادعایی را هم کنارش گذاشتم و گفتم حالا اعتراف کن همسرت را چرا و چگونه کشته‌ای؟ او با دیدن دستخط‌ها حیران شد و سرش را پایین انداخت. گفتم صمد رازت برملا شده و حالا وقت اعتراف و سبک شدن است.

مرد همسرکش در حالی که سرش پایین بود، آرام گفت من راضیه را کشتم. بعد از چند دقیقه سکوت سرش را بالا آورد و شروع به اعتراف کرد و گفت: روز حادثه با راضیه دعوایمان شد. بعد از بگومگو، عصبانی شدم و ضربه‌ای به سرش زدم که بیهوش روی تخت افتاد. فکر کردم جانش را از دست داده است، به همین دلیل او را به جنگل بردم و پیکرش را رها و ادعا کردم که همسرم گم شده است. می‌دانستم مظنون اول من هستم و پلیس زود دستگیرم می‌کند و از سوی دیگر دلم نیامد جسد راضیه طعمه حیوانات شود، به همین خاطر نامه اول را نوشتم و به پلیس گفتم که این نامه را افراد ناشناس داخل خانه انداخته‌اند. بعد فکر کردم این‌گونه باز هم ممکن است به خودم شک کنید و این بار نامه دوم را داخل خانه برادرزنم انداختم.

وقتی جسد نیمه‌جان همسرم پیدا شد و بعد فوت کرد، خودم را در یک قدمی دستگیری دیدم و مخفیانه شایعه حضور خفاش جدید و داعشی‌ها را در شهر پخش کردم و چند رسانه محلی هم آن را منتشر کردند و مطمئن شدم دیگر کسی به من شک نمی‌کند و پلیس دنبال خفاش شب می‌گردد. شانس من بود که یک قتل دیگر شبیه راضیه رخ داده بود و این کارم را آسان می‌کرد، اما نمی‌دانستم دستخط من را لو می‌دهد و باعث می‌شود رازم لو برود. فکر اینجا را نکرده بودم و گمان می‌کردم مولای درز نقشه‌ام نمی‌رود. همین دستخط باعث شد راز همسرکشی‌ام لو برود.

بعد از اعتراف، صمد شروع به گریه کرد که به او آب دادم تا آرام شود. دوباره شروع به حرف‌زدن کرد و ادعا کرد من راضیه را دوست داشتم و نمی‌خواستم او را به قتل برسانم. اگر می‌دانستم بیهوش شده، او را به بیمارستان می‌رساندم تا زنده بماند و همسرم را چند روز در جنگل رها نمی‌کردم. یک لحظه عصبانیت از من قاتل ساخت و بعد مجبور شدم آن سناریو را اجرا کنم. من قصدی برای قتلش نداشتم، اما برای فرار از دستگیری مجبور شدم آن دروغ‌ها را بگویم.

با اعترافات صمد بلافاصله با رئیس پلیس تماس گرفتم و موضوع را اطلاع دادم و گفتم که پرونده بسته شد و هیچ خفاش شب یا داعشی در کار نیست و موضوع فقط یک همسرکشی بوده است. پرونده را تحویل همکارانم در پلیس آن شهر دادم و بعد از چند روز بی‌خوابی به شهر خودم بازگشتم، اما فقط به این فکر می‌کردم که اگر مرد جوان پیکر نیمه‌جان همسرش را در جنگل رها نکرده بود، اکنون او زنده بود و جان یک انسان بی‌گناه این‌طور گرفته نمی‌شد.

سه روز بعد رئیس پلیس مرا به دفترش دعوت کرد و بابت کشف قتل و جلوگیری از ایجاد شایعه و ناامنی مرا تشویب کرد. اگرچه آن تشویق خیلی برایم خوب بود، اما مرگ راضیه آن را برایم همیشه تلخ می‌کرد.

